

تصحیح

رساله‌ی صدیق فی ابطال ما نسب‌إلیه فی الخطب

از نامه‌های مهم ابن‌سینا

نجفقلی حبیبی*

... أن «البریء» جرىء؛ وأن «الكذب» لا جریة لسیئه؛ وأن «الباطل»
لا نهار لیلیه؛ والعقول قاعدةٌ للتمیز _ بمرصدٍ.
... که «بی‌گناه» دلیر است؛ و سیل «دروغ» جریان ندارد؛ و
شب «باطل» روز ندارد؛ و خردها برای تمیز در کمین نشسته‌اند.

مقدمه مصحح

در مقدمه لازم است به چند مطلب مختصر اشاره شود:

1- انتساب رساله به ابن‌سینا

به نظر مصحح، ملاحظاتی صحت انتساب آن را به ابن‌سینا تأیید می‌کند:

* عضو هیأت علمی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

الف - ذکر آن در نامه سرگذشت از جوزجانی

ب - وجود نسخه‌های متعدد با تاریخ بالنسبه کهن از جمله نسخه شماره 4849 ایاصوفیه که در تاریخ 697 مقابله شده و قطعاً اصل نسخه قدیمی‌تر از آن است. در تمام نسخه‌ها رساله از ابن‌سینا دانسته شده است.
ج - موضوع رساله که با شرح حال ابن‌سینا مطابقت دارد.

2- نام رساله چیست؟

در نسخه‌های به‌دست آمده نام آن به اختلاف نقل شده است:

الف - «رسالة الشيخ في انتفاء ما نسب إليه من معارضة القرآن» جواباً عمّا كتب إليه ابو عبید الجوزجانی فی هذا المعنی (نسخه ف).

ب - «رسالة الشيخ إلى عبیدالله الجوزجانی» جواباً عمّا كتب إلى الشيخ الرئيس رُوِّحَ الله رمسه فی الانتفاء عمّا نسب إليه من معارضة القرآن (ق) که قریب به نخستین است.

ج - «رسالة إلى صديق في إبطال ما نسب إليه في الخطب» (ن.ث).

د - «رسالة في الانتفاء إلى ما نسب إليه» (رسائل ابن‌سینا: تصحیح حلمی ضیاء اولکن، استانبول، 1953 م).

ه - «رسالة الشيخ الرئيس إبي علي» (ص 1).

چنان‌که ملاحظه می‌شود در چاپ ترکیه، موضوع رساله عبارت است از رد آنچه به او نسبت داده شده است در خطبه‌ها و موضوع نسبت مشخص نیست. در نسخه «ف» موضوع نسبت عبارت است از «معارضه با قرآن» و رساله در رد آن است. در نسخه‌های «ن» و «ث» موضوع نسبت عبارت است از آنچه در خطبه‌ها گفته و رد آنها است. و از متن رساله برمی‌آید که این تعبیر درست است و مشکل در خطبه‌ها بوده است و اشاره‌ای به «قرآن» نشده است مگر اینکه بگوییم سوءاستفاده از خطب است برای معارضه با قرآن. هم‌چنین، به روشنی برمی‌آید که در خطبه‌ها چه مشکلی بوده است، آن قدر هست که شیخ‌الرئیس توضیح می‌دهد عبارات مسجّع او را دست-

کاری کرده‌اند. به طوری که بر معانی چندپهلوی قابل حمل گردد و تأویل‌پذیر شود و آنگاه به دلخواه خود توجیه و تأویل کرده و او را متهم کرده‌اند.

بنابراین، عنوان «رسالة إلى صدیق فی ابطال ما نسب إليه فی الخطب» که در نسخه‌های «ن» و «ث» آمده است، چون با محتوای رساله کاملاً سازگاری دارد، مناسب‌ترین نام برای این رساله است و مصحح در این گزارش آن را انتخاب کرده است. و البته، هر نامی انتخاب شود از ابن‌سینا نیست بلکه استنباط دیگران است.

3- مخاطب نامه کیست؟

مخاطب شیخ‌الرئیس در نامه، درست روشن نیست: از بعضی نسخه‌ها برمی‌آید که مخاطب ابن‌سینا، جوزجانی است و در برخی دیگر «شیخ» و در بعضی «فقیه» مورد خطاب است، بی‌آنکه روشن باشد این شیخ یا فقیه دقیقاً کیست. خطاب به «فقیه» با احترامات خاص است مثل «سیدی و مولای اَطال اللّهُ بقاءه و اَدَامَ تَأییدَه» که مکرر آمده است. در خطاب به «شیخ» احتمالاً مقصود ابوعبید جوزجانی است که در عنوان نسخه‌ها از او ذکری رفته است. با این حال، ابهام باقی است زیرا ابن‌سینا در این نامه خطاب به «شیخ» یا «فقیه» اظهار می‌کند که لأقل برخی از خطبه‌ها را پیش او خواهد فرستاد تا داوری کند. از برخی نسخ برمی‌آید که آن شیخ یا فقیه در ری بوده است و شیخ‌الرئیس بر آن بوده است تا نسخه‌هایی از خطب خود را برای او بفرستد تا حقیقت امر روشن شود، در حالی که ظاهراً ابوعبید نزد شیخ در همدان یا اصفهان بوده است.

گرچه ابن‌سینا خطاب به «فقیه» یا «شیخ» می‌گوید قبلاً در همدان با این مدعیان دروغزن مواجه شده است، اما از این نوشته بر نمی‌آید که این نامه یا جوابیه را از همدان نوشته باشد به خصوص که دریافت خبر موافقت «شیخ» را برای مسافرت به اصفهان مژده تلقی کرده است، پس احتمالاً خود او در اصفهان بوده است و از اینکه مثلاً شیخ را در اصفهان ملاقات خواهد کرد خوشحالی خود را در نامه ابراز کرده است.

4- این رساله نامه است یا جواب نامه؟

از برخی نسخه‌ها برمی‌آید که نامه مستقلی است و در برخی از نسخه تصریح شده است که جواب نامه ابو عبید جوزجانی است.

5- ادبیات نامه؟

این نامه، بسیار ادیبانه نوشته شده و دارای عبارات و تعابیر لطیف و وزین است. مشحون از تعبیرات و ظرائف ادبی، مشتمل بر تشبیه و استعاره و لغات مشکل و امثال سائر، اما در عین حال روان و بی‌تکلف است. من امیدوارم مورد توجه ادیبان نکته‌سنج واقع شود.

6- موضوع نامه؟

موضوع نامه دفاع از خود در قبال یک تهمت است، اما دفاع چنان زیبا و هوشمندانه صورت گرفته است که دفاع‌کننده بی‌آنکه موضوع را به خود بگیرد و در مقام دفاع از خود برآید، حمله تهاجمی به آمران آن شخص طرف کرده و او را یک عامل ضعیف دیگران نشان داده و در عین حال به لحاظ همین دست‌نشانده‌گی، علاقه خویش را به بخشودن او که حاکی از کرامت خود اوست به نوعی ابراز کرده است؛ و البته، آمران اصلی و شیوه آنان را در تخریب او با استفاده از مقدسات دین و عوام-فریبی به خوبی روشن کرده است.

اگر عناوین برخی نسخه‌ها را که قبلاً ذکر شد درست بدانیم، معلوم می‌شود کسی با اتهاماتی به ابن سینا سبب شده بود که کسانی شیخ‌الرئیس را به عارضه با مقدسات دین مثلاً قرآن کریم متهم و تکفیر کنند. جوزجانی این موضوع را به اطلاع ابن سینا می‌رساند و شیخ‌الرئیس در جواب نامه به جوزجانی یا به یک فقیه موضوع را این-گونه توضیح می‌دهد که اصل مسأله سابقه دارد و در همدان قبلاً با چنین اقداماتی روبرو بوده است و بعد با بیانی بسیار ادیبانه شیوه آن شخص و آمران او را که با استفاده از مقدسات دینی به تخریب چهره کسانی چون ابن سینا پرداخته‌اند برجسته می‌کند. این نامه نیک نشان می‌دهد که نویسنده آن یک ادیب مبرز است که علاوه بر ادب، از نیرنگ‌های اجتماعی روزگار خود نیز به خوبی آگاه است، مثلاً بیان می‌کند

که این مدعی با دریافت رشوه و تلقین دیگران به صورت دست‌نشانده به چنین کار زشت اقدام کرده است. هم‌چنین، نشان می‌دهد که آن شخص قبلاً از کارگماشته‌های خود او بوده و از او حقوق می‌گرفته و مخالفان با احتمال نارضایتی درونی او از رئیس پیشینش و تلقین چنین اندیشه‌ای بر او، سابقه آشنایی و خدمت‌گذاری را وسیله وارد کردن او بر این اقدام شیطانی قرار داده‌اند.

هم‌چنین توضیح می‌دهد کارهای مورد دستبرد و تمسک شیادان، عموماً خطبه‌های توحیدی و دینی او است که مثلاً در وصف پیامبر و حکمت الهی ایراد کرده و با دست‌کاری ممکن می‌شده است عوام را علیه شیخ شوراند و لذا با آثار فلسفه محض او چنین کاری نشده است، چون فتنه‌جویان متوجه بوده‌اند که عوام را با آن مفاهیم کاری نیست.

ابن‌سینا هم‌چنین راه سوءاستفاده از سخنان او را برای تهمت زدن به او، در این رساله به خوبی تبیین و تحلیل کرده است: به نظر شیخ آنان وسیله تهمت زدن به او را استفاده از کلمات مسجع او با دست‌کاری و قابل تأویل کردن عبارات، و با سوءاستفاده از ایمان مردم به ارزش‌های اعتقادی انتخاب کرده‌اند. ابن‌سینا با بیان روش آنان در این تهمت، نشان داده است که آنان را هیچ داعیه‌ای برای حفظ دین و ارزش‌های آن نیست و گرنه مرتکب تهمت و بهتان که از گناهان مسلم است نمی‌شدند؛ غرض آنان شکستن حریم کسی چون ابن‌سینا است، نه غم دین و دینداران.

به نظر مصحح موضوع این رساله معرفت وضع فرهنگی زمان ابن‌سینا نیز هست که چگونه شیادان و حسودان و فرصت‌طلبان به نام دفاع از ارزش‌های دینی حتی کسانی چون ابن‌سینا را طعمه عوام‌فریبی خویش می‌کنند. این رساله، داستان گویای این شیوه و غم حق‌جویان و فرزنانگان بزرگی چون ابن‌سینا است؛ اما، مهم این است که ابن‌سینا با توضیح واقعه و تحلیل شیوه شیطانی و نحوه فریب‌کاری آنان، شیوه آنان را افشا کرد و در برابر آنان سکوت نکرد؛ بر این قبیل نامردمی‌ها میدان را باز نگذاشت تا چنین کسانی در مسند حق‌جویی و حق‌طلبی آرام بنشینند و حق به جانب، به اغوای خلق، گرم برانند و شاید رباعی معروف و منسوب به ابن‌سینا در چنین موقعیتی سروده شده باشد:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چون من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

شیوه تصحیح و معرفی نسخ:

از این رساله نسخه‌های متعددی در دست است و چندین نسخه در این تصحیح، از ایران و ترکیه، مورد استناد قرار گرفت؛ اما، نسخه‌ها عموماً دارای غلط‌های بسیار و فاحش است و مصحح - گرچه با همه کوشش - از صحت کار خود مطمئن نیست، اما «المیسور لایترک بالمعسور» با مراجعه به کتب لغت معتبر که از قدمت و صحت و اعتبار لازم برخوردارند تا حدودی متن را قابل خواندن کرده است؛ گرچه انبوه نسخه بدل‌ها ممکن است برای خواننده خسته کننده تلقی شود، اما راه را برای اهل اجتهاد باز می‌گذارد که بر مبنای تشخیص خود عبارات مناسب را انتخاب کنند؛ بنابراین، هیچ نسخه‌ای اصل قرار داده نشده و عبارات متن گزینشی تدوین شده است. لغت‌های نامأنوس و عبارات مبهم در حد فهم مصحح توضیح داده شده و با مشکول ساختن بعضی کلمات و اعمال قواعد سجاوندی تا حدودی از مشکلات متن کاسته شده است.

نسخه‌های مورد استناد عبارتند از:

- 1- ص 2، نسخه ش 4849/5 ایاصوفیه، مقابله در تاریخ 697.
- 2- م، نسخه ش 3688 کتابخانه اسعد افندی، تاریخ کتابت: 737 ق. این نسخه در حواشی تصحیحاتی دارد.
- 3- ث، نسخه ش 3477 احمد ثالث. تاریخ کتابت 866 ق (به گزارش دکتر مهدوی از رساله سرگذشت).
- 4- ص 1، نسخه ش 4829 کتابخانه ایاصوفیه.
- 5- ن، نسخه ش 4849 نورعثمانیه، تاریخ کتابت: قرن 10 (به گزارش دکتر مهدوی از رساله سرگذشت).
- 6- ش، نسخه ش 1149 دانشگاه تهران. به خط مرحوم استاد سید محمد مشکوة. بنا به نوشته خودشان از روی یک نسخه خطی مغلوط، در آخر

مجموعه رسائل ابن سینا به شماره مذکور، استنساخ کرده‌اند و اظهار امیدواری کرده‌اند که بعداً با مقابله با نسخ دیگر تصحیح کنند.

7- ق. نسخه ش 11452 آستان قدس رضوی.

این رساله، پیش از این، در مجموعه «*رسائل ابن سینا*» با تصحیح حلمی ضیاء اولکن، استانبول، 1953 م تحت عنوان «*رسالة فی الانتفاء الی ما نسب الیه*» صص 41-43 بر اساس نسخ ش 3688 اسعد افندی (ردیف 2 این مقدمه)، ش 3477 احمد ثالث (ردیف 3) و ش 1448 حمیدیه (به آن دست نیافته‌ام)، منتشر شده است؛ اما، این چاپ بیش از آن مغلوط است که بتوان از آن مقصود نویسنده را دریافت. مصحح هنوز در جستجوی یافتن نسخ مطمئن تری است تا شاید نیازی به این همه نسخه بدل نباشد و موارد معدود دشوار نیز حل شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

وصل کتاب^۲ الشیخ^۳ و وقفت^۴ علی مضمونه و استجسمت^۵ حظّ الأنس^۶ بما^۷ بشرنی^۸ فیہ.

من خبر سلامته، و ما صمّم^۹ علیه من موافقه الصحبة^{۱۰} إلى إصفهان و سألت^{۱۱} الله تعالى أن يكفّيه^{۱۲} في جميع المذاهب و الأسباب^{۱۳} أقصى ما يغزوه^{۱۴} محبته و يستهدفه^{۱۵} أمله^{۱۶} و يحسن فيه عاقبته و هو القريب المّجيب.

و أمّا ذلك الحديث الذي بلغه من ذلك الإنسان الذي ذكره، فلاتلفتن^{۱۷} لفت^{۱۸}ك
السّخافة، و لاتربّان^{۱۹} ربّاً^{۲۰} تلك الخرافة؛ فإنّ من عرف قدرى و وزنى زاد^{۲۱} أمثال هذه

1. ق. + عونك يا لطيف

2. ق: خطاب

3. ن، ت، ص 1، الفقيه سيدي و مولاي أطال الله بقاءه (نسخه ها: بقاؤه) و أدام تأييده

4. ف: لمّا

5. ف: الشحنة

6. ش، ق: يكفّيه / ساير نسخ: يلقيه

7. ش: - و الأسباب

8. ف: يعرف / ص 1، ص 2، ث، ن: الأقصى ما تعذر (هامش ص 2: يغزوه) غزاه: أرادته و قصده.

9. ن: يسهد في

10. ف: اوله

11. ف: فلاتلتقين (نسخه بدل: فلاتلفتن) / ص 1: فلايلقن / ش: فلاتلفتن

12. ق: بلفت

13. ق (ص 2، نسخه بدل: ربّ) / ص 1، ص 2: رياه. رياً: اطلع، حفظ، نظر (اسان/العرب). چشم داشتن، ديده باني

کردن

14. ص 1، ن، ت: راد / ش، ص 2: زاد / ف: درأ. «ذاد» و «ذراً» دقّع.

الظَّنَّ عَنِّي، و عِلْمَ أَن مِثْلَ هَذِهِ الْمَعَامِلَةِ لَا يَجْشِمُهَا إِلَّا مَنْ الْكَفَرُ رَهْصُهُ^٢، و الْحُمُقَ رَمَّصُهُ^٣، و الطَّيْشُ طَيِّنْتُهُ و سِنَخُهُ^٤، و الْهَذْيَانُ^٥ سَجِيَّتُهُ و عَادَتُهُ^٦؛ و قد خَالَطَنِي النَّاسُ النَّاسُ فِي أَحْوَالِ الْاِحْتِشَامِ و الْاِحْتِشَادِ^٧. و فِي أَحْوَالِ التَّبَسُّطِ و الْاِسْتِرْسَالِ^٨، و عِنْدَمَا عِنْدَمَا تَغْلِبُ الْمُسَاعَدَةُ عَلَى مُسَكَّةِ الْعَقْلِ؛ فَمَا كَشَفَنِي الْاِمْتِحَانُ و الْاِبْتِلَاءُ^٩ عَنِ امْتِثَالِ هَذِهِ الْخِلَالِ^{١٠} و إِنَّمَا أَحْرَمَ عَلَيْهِ الْمُنَاطَرَةَ فِي هَذَا الْبَابِ بِسَبَبِ مِنَ الْأَسْبَابِ^{١١}. و إِنْ يَعْلَمُ^{١٢} ذَلِكَ الْخَبِيثُ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَنِي الْحَدِيثُ. فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ مَبْعُوثٌ عَلَى مَا^{١٣} يَنْتَقُولُ^{١٤} هُ، مُلَّةً^{١٥} ن

1. ش، ق: هذا الفن / ص 1: الظن / ث: هذه الظنين. الظنن: جمع الظننة: التهمة.
2. الرهص: أسفل عرق في الحائط (تهذيب اللغة، ج 6، ص 110): «الرهص»: أس الشيء؛ الطين الذي يجعل بعضه على بعض فيبنى به (المعجم الوسيط)؛ «الكفر دمهص» نيز مناسب است: الدمص: كل عرق من أعراق الحائط، و الأسفل منه «دهص» (تهذيب اللغة، ج 12، ص 151).
3. ص 2: الحق رمصه (نسخه بدل: الحمق رهضه) / ن، ث، ص 1: و الحمق رهضه. الرمص: وسخ أبيض جامد تجمع في موق العين (المعجم الوسيط). «الكفر دمهص» نيز مناسب است: الدمص: كل عرق من أعراق الحائط، و الأسفل منه «دهص».
4. ث، ن، ص 1: أسه و سنخه / ن، ق: طينته و نسجه / ش: سنحه / ص 2: أسه (نسخه بدل: طينته) و سنخه / ف: طينته و سبخته (نسخه بدل: نسخه). «الطيش»: خفة العقل. السبخ: الأصل من كل شيء. «سبخته» نيز مناسب است: السبخة: أرض ذات ملح و نزلاتكاد تنبت (المعجم الوسيط).
5. «الهديان»، من «هدى»: تكلم بغير معقول لمرض أو غيره.
6. ف: سبخته. «السجيه»: الطبيعة و الخلق (المعجم الوسيط).
7. ش، ق: -الاحتشاد. «الاحتشام»: من الحشم: الغضب. الاحتشاد: من الحشد: الجماعة، اجتماع القوم لأمر (المعجم الوسيط). «الحشم» الانتقياض عن أخيك في المطعم و طلب الحاجة. (تهذيب اللغة، ج 4، ص 194).
8. ص 1، ص 2: أحوال البسط / ن، ث: أحوال البسيط / ف، ق: حال التبسط. «البسط»: ترك الاحتشام. «استرسل»: انبسط و استأنس (المعجم الوسيط)
9. المسككة: ما يمتسك به العقل (المعجم الوسيط)
10. ف: - الابتلاء
11. ص 1، ن، ث، ش، ص 2، ق: - أمثال
12. ن: الخلل / ص 1، ق: الحلال
13. ق، ش، ف: - بسبب من الأسباب
14. ف: لن يعلم
15. ص 2: - ما
16. من «لقنه الكلام»: ألقاه إليه ليعيده (المعجم الوسيط)

مَراسِلٌ من جهة بعض الحسدَة مَرشُوٌّ^۱. و قد بلغ سمعی ما شکاه^۲، و لم یکن الأمر علی علی ما حکاه^۳. و الله^۴ یعلم انی لم أصرف^۵ عنه رزقاً و رفقاً کان یتوقَّعه و یتطمَّعه، بل بل كانت الأمور بالضدِّ ممّا^۶ یحسبه و یحسبه^۷؛ فلولا مآثور الجمیل^۸ عنه لما نَزَّ إليه إليه من هذا الجانب ندی^۹، و لا كانت تُنسى معاملته المشهورة أبداً. و قد عرف الشیخ^{۱۱} حقوقی^{۱۲} علیه و کفرانه و إنکاره لها، و عودی له - کَلِّما عاد الشمل^{۱۳} جامعاً - إلى^{۱۴} أحسن ما كنتُ قبله، نبذاً لسیئاته^{۱۵} و راء الظَّهر، و تطلیساً لمعاملاته^{۱۶} عن الذکر، و حطاً لعدره^{۱۷} عن أن یكون محطاً لرجال^{۱۸} الحقد، و أن یذهب به^۱ مذهب

1. ف: من شق / ص 1، ص 2، ن، ث، ش: موشو (ث، نسخه بدل: مرشو) / ق: مرشوء

2. ن، ث، ص 1، ص 2: عنی ما شکاه / ش: عنی ما شکاه / ق: منی ما شکاه

3. ص 1، ص 2: حاکاه

4. ن، ث: فالله

5. ف: أصرف (نسخه بدل: لم أصرف)

6. ف: كان الأمر

7. ص 2: كما (نسخه بدل: لم أصرف)

8. ف: یحسبه و یحسبه / ص 1: كما یحسبه و یحسبه / ن: یخشبه یحسبه / ث، ص 2: یحتسبه و یحسبه / ق: تحسه

و یحسبه

9. ف: ولولا منانی بالحمل / ص 1، ن، ث، ص 2: فلولا منا ربی الجمیل / ق: و لولا مآثور الجمیل. برای مصحح

عبارت و مقصود از آن روشن نیست.

10. ف، ص 2: ندی (ندا) / ق: ردی

11. ص 1، ص 2، ن، ث: الفقیه

12. ف: تفوقی (نسخه بدل: حقوقی)

13. ص 1: الشملی / ش، ص 2 (هامش)، ق: جحد بالشمل. «شمل القوم»: اجتماعهم

14. ف: - إلى

15. ش: سیاسته / ص 2: لسیاسته

16. ف: لمعاملاً (نسخه بدل: لمعاملاته). «تطلیساً» من طَلَسَ: أمحی (المعجم الوسیط)

17. ش: لقدر / ص 1، ص 2: حطاً لقدرته / ق: حطاً لقدره / ث، ن: حطاً لقدرته. «حطاً لعدره» من حطَّ و زره: و ضعه

عنه (المعجم الوسیط)

18. ص 1، ن، ث، ص 2: محطاً له حال. «محطاً»، من حطَّ: مکان النزول (المعجم الوسیط)

المحاوره، و اقتصاراً منه على معاشره، كَبَعِرِ الظُّبَاءِ وَ نَقَطِ العَرُوسَ² إِذَا طُلِبَ لظَاهِرِهَا
باطنٌ، و لِحَاضِرِهَا غَائِبٌ، اعْوَزَ إِعْوَازَ³ بِيضِ الأَنْوَقِ⁴ وَ زَافَتِ⁵ زِيَاةَ السُّتُوقِ⁶.
ثمّ هذا الحديثُ الذي أنشأ يَهْدِي به، ليس هو أوّل ما يتلجج⁷ به بل هو أرز⁸ لم-
يزل يُسَخِّنُه بل يُعَفِّنُه و يُدَخِّنُه؛ و قد بلغني هذا غير مرّة، و لكن لا على هذه الصورة.
و كان عندي أن الشيخ⁹ عرف «الأصل» في هذا، و التزوير «المضاف» إليه من ذلك
الأحمق المعتوه الشرّ، مع طائفة¹⁰ و اجتماع عدّة من حمقى همدان، قضى بعضهم
نحبّه و الآخرون عيَّش¹¹؛
أمّا «الأصل»، فالخطبُ التي كنتُ شغفْتُ بإنشائها برهته، بعضها في التوحيد و

19. ف، ق: به / ساير نسخهها: فيه

1. ص 1، ش، ص 2: كبعد الظباء و نكت العروس / ن: كبعير الظباء و نكة العروس / ت: كبعر الظبا و نكة العروس.
«البعر»: رجيع ذوات الخفّ و ذوات الظلف إلاّ البقر الأهلي (به فارسي: پشگل). «الظباء»: جمع الظبي: الغزال. «نقطه
العروس»: من نظمت المرأة و جهها و خدّها: تتحسنّ بذلك (تاج/العروس، ج 5، ص 234). نظمت المرأة خدّها: تجملت
بوضع نقطة عليها. «نقط العروس»: قدّم إليها مالاً أو هديّة عند زفافها (المعجم الوسيط). «نقط عروس و أبعاد ظباء»:
مثل هذا الشعر مثلُ بعر الظبي، من شمه وجد له رائحة طيبة، فإذا فتته وجدّه بخلاف ذلك. مجمع الأمثال ميداني:
تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، ج 3، ص 384، افست از روى چاپ مصر، بيروت دارالجيل، چاپ دوم، 1407 ق.
2. ف: اعوز

3. «الأنوق»: العقاب، الرخمة. «اعوز» من عوز الشى: عزّ، فلم يوجد (المعجم الوسيط). قولهم: «أعزّ من بيض الأنوق»،
مثلُ يضرب للمستحيل أو لما لا سبيل إليه، لأنّ الأنوق تحرّزُ بيضها فلا يكاد يظفر به، لأنّ الأنوق تحرّزُ بيضها فلا يكاد
يظفر به، لأنّ أو كارها في القلّل الصعبة
4. ص 1: زاق

5. ن، ت، ق: التنوق. «زاف»، من الدرهم الزائف «أى المردود لغشّ فيه». «السُّتُوقُ» من الدارهم: الزيف البهرج الذى
لا قيمة له (المعجم الوسيط)

6. ف: يتلحا. يتلجج: تردّد. يتلحا نیز با عبارت درست می آید: «يتلحا» من لحا - يلحو، تلخى: فلان إذا جعل جزءاً من
العمامة تحت لحيته (المعجم الوسيط)

7. ف: بل أرن. من «أرن»: من تعدّى طوره. «أرز» به فارسي: برنج

8. ص 1، ن، ت، ص 2: الفقيه أدام الله عزّه قد

9. «المعتوده»، من «عتيه فى الشىء»: أولع به و حرص عليه، «الشرّ»، من رجّل شرّ: ذو شرّ (المعجم الوسيط)

10. ص 1، ن، ت: - مع طائفة

التحميد، و في إثبات النبوات و دلائل نبوة المصطفى نبينا^١ عليه السلام؛ و بعضها في
في آيات الله و حكمه^٢؛ من ذلك ما في الهيئة - هيئة السماء على الشرح و الاستقصاء
الاستقصاء - و من ذلك ما^٣ في تعريف^٤ حال الجنين و هو في قراره المكين^٥، إلى أن
أن تنفس، فيلقى مثيره و يستهل^٦ لما تجدد عليه فينكره^٧؛ و بعضها في الرد على
الصائبين و المجوس و النصارى و اليهود؛ و بعضها في الرد على نفاة القدر و على
القائلين أيضاً بالإجبار؛ و غير ذلك.

و هذه الخطب قد ضاعت^٨ فيما ضاع من الأسباب، إلا أن لبعضها نسخاً عند
الأصحاب، و لا بد لي^٩ من طلبها و حملها إلى الري^{١٠} لتعرض على الأجلة الذين^{١١}
سمعوا من ذلك الإنسان العظيم البهتان، حتى إن^{١٢} كان ما^{١٣} يرويه^{١٤} هو ذلك^{١٥}، نظروا
و

1. ف، ق، ص 1، ص 2: - نبينا

2. ق: صلى الله عليه و آله / ص 1، ص 2: عليه الصلاة و السلام

3. ص 1، ص 2: وفي حكمها / ق: و حكمته

4. ف: - ما

5. ش: تعرف

6. ن، ث، ف (نسخه بدل): قرار مكين

7. «تنفس»: من النفس: أي تنفس نسيم الهواء. «فيلقى»: من ألقى الشيء إلى الأرض: طرحه (المعجم الوسيط).

«المثير»: الموضوع الذي تلد فيه المرأة. «يستهل»: من استهلش المكان: تبوأه و اتخذها سهلاً

8. ص 1، ن: ينفس فيلقاه مثيره و يستهل لم اتجدد عليه تنكيره / ث، ص 2: تنفس فيلقاه مثيره (ث: منيره) و يستهل

لما تجدد ينكره (ث: تنكيره) (ص 2، نسخه بدل: فينكره) / ق: تنفس فتلقا مثير و يستهل لما تجدد عليه

9. ص 1، ق: بالأخبار

10. ق: ضاع

11. ف: - لي

12. ص 1، ص 2: المرء / ن، ث: المرء

13. ف: الذي

14. ش: إنه

15. ف: - ما

16. ف، ق: يرويه

17. ف: ذلك

تأملوا هل فيه ما يتجافى^١ عنه العقل و الدين؟ و يُباينه^٢ الصراطُ المستقيم؟
و أما «الإضافة»، فهو أنّ الفرقة^٣ التي ذكرتها ايتَمَرُوا^٤ بينهم، فقالوا: إنّ هذه الخطبُ
الخطبُ متكررةُ الأسجاعِ، محتملةٌ لأن تُنسبَ إلى^٥ التشنيع، لكنها تقيّة المعاني عن
المغامز؟ و الرأي أن يُخدش بتحريفٍ، و تُخلطَ بها أشياء كانت عند أبلغهم حُماً^٦ -
مما هُذِيَ به بعضُ الصابئين^٧ و النصارى و رجلٌ أدركته أنا^٨ و أدركه الشيخ^٩، ثمَّ
يعزوه إلى فلان؛ ففعلوا^{١١} و نتجوا من ذلك خِلقةٌ مُتنافرةُ الأعضاء، مُتنافيةُ الأجزاء،
لأنشبه^{١٢} شيئاً من الأشياء، يصحّ من جوانبها^{١٣} الدسيس^{١٤}، و لا يلتبس^{١٥} فيه
التلبيس^{١٦}. و لقد^{١٧} عُرِضَ عَلَيَّ بهمدانَ شيء من ذلك، فقلتُ كَفَتَ^{١٨} سَجِيَّتَهُ^{١٩} شاهدة
بأنه دَعِيَ^{٢٠} مُنتَحِلٌ، و نَظَّمَهُ بَيِّنَةٌ عَلَيَّ أَنَّهُ مَلْفُوفٌ مُتَعَمِّلٌ^{٢١}.

1. ص 1، ش، ق: هل يتجافى

2. ص 1: ماينه

3. ف: بياض في الأصل

4. ايتَمَرُوا: أى تَشَاوَرُوا

5. ص 1: - ماينه

6. ف: عن المغافر / ص 1: على المعامن / ن، ث: على المعامر / ص 2: على المعامز. «المغامز». جمع المَعْمَز: العيبُ و الطعن

7. ف: - حمقاً

8. ص 1: الصليبيين

9. ث: - أنا

10. ص 1، ص 2، ن، ث: الفقيه آدم الله عزّه

11. ن: فعلوا

12. ص 1: لانسبة

13. ف، ق: جوانبه

14. الدسيس، من «دَسَّه»: أخفاه، الدسيس: المرأى يعمله (المعجم الوسيط)

15. ث، ن: لا يلبس

16. «التلبيس»، من (لبس عليه الأمر): خلطَ عليه (المعجم الوسيط)

17. ف: قد

1. ش، (ص 2، نسخه بدل)، ق: كيف

2. ف: شحنته (نسخه بدل: سجيته)

3. ث: منحل. «الدعى»: المتهم في نسبه (المعجم الوسيط). «المنتحل»: من انتحل الشيء: أذاه لنفسه و هو لغيره (المعجم الوسيط)

و العجبُ من استدلالهم^٢ بالمقدور عليه من^٣ تكثير الأسجاع على أنه مُضاهى به، المعجوزُ عنه بالاجتماع^٤، حتى استصلحوه لأن يتوصلوا بتحريفه و خلط كنيف^٥ من الغش^٦ بلطيفه. إلى مثل ما افتروه^٧ و اختلقوه و زوروه و اخترقوه. و الله يلعن من اعتقد ما يقوله^٨ و نواه، و يلعن من بهت بهتاتهم و افتراه. و الإنسان الذي ذكرناه^٩ أعلم الناس بأنه أظلم الناس؛ فليست الصورة عليه^{١٠} بخافية^{١١}، و لا الجليّة عنده^{١٢} مُلتبسة. و لو كنتُ ممن يصع لسانه في كل معرض، و ينسب أُنياه^{١٣} في كل مقبض^{١٤}

لسلّط^{١٥} عليه أسلّة تسخّله^{١٦} حتى تفتت^{١٧} و تمزق فروته^{١٨} حتى تبهت^{١٩}؛ فإن^{٢٠} في

4. ف: ملفوف. «ملفوف»، من لفّ فلان: نقل و بطو في الكلام و عيب (المعجم الوسيط). «تعمّل»، من تعمّل فلان: تكلف العمل (المعجم الوسيط).

5. ق + عليه

6. ق: و

7. ن: بالاجتماع / ساير نسخه ها: بالإجماع

8. ش: كثير

9. ن: العيش

10. ص 1، ص 2: امتره

11. ف: نقلوه / ن، ث، ش: يقولونه / ق: يقولوه

12. ف (ص 2، نسخه)، ق: ذكره

13. ف: - عليه

14. ق: خافية

15. ش: عليه

16. ص 1، ن، ث، ص 2: ينبت أسنانه. «ينسب أُنياه»، من قولهم: نشبت مخالب الجراح في الصيد و نشب العظم في الحلق (المعجم الوسيط)

17. ف: معض

1. ص 1: لسلطنت

2. ن، ث، ص 2: تسجيله. «الأسلّة، الأسل»: كل ما حُدّ من الحديد من سيف أو سكين أو سنان. و منه: أسلّة اللسان: رأسه، و الرماح على التشبيه (المعجم الوسيط). «تسحل»، من سحله: قشره و نخته (المعجم الوسيط)

3. ص 1: يتفتت / ص 2: يتفتت (نسخه بدل): يتفتت. «تفتت الشيء»: تكسر (المعجم الوسيط).

4. ف: فرومه (نسخه بدل: فروته). «الفروّة»: الجبّة من جلود بعض الحيوانات (به فارسي: پوستين)، الجلد ذات الشعر (المعجم الوسيط)

في ذلك العَرَضُ^٤ للمُنْتَجِعِ مَرْتَعٍ^٥ وللناهِلِ مَشْرَعٍ^٦؛ لَكِنِّي أُقَدِّسُهَا عَنِ التَّدْنُسِ بِمَسِّ^٧ كُلِّ عَرَضٍ، وَالانْطِلاقِ فِي كُلِّ عَرَضٍ^٨؛ وَليَ عَنِ مِثْلِهِ شُغْلٌ شَاغِلٌ. وَليْسَ فِي^٩ الاِشْتِغالِ بِهِ طائِلٌ. وَالشَّيْخُ^{١٠} يَتَأَمَّلُ هَذَا وَيَعْرِفُهُ؛ وَليْفِرْحَنَّ^{١١} رُوْعَهُ^{١٢}، وَلا يَتَوَزَّعَنَّ فِكْرَهُ، وَليَعْلَمَنَّ أَنَّ البَرِيءَ جَرِيءٌ؛ وَ أَنَّ الكَذِبَ لاجْرِيَّةٍ لِسَيْلِهِ^{١٣}؛ وَ أَنَّ الباطِلَ^{١٤} لا نَهَارَ لَليْلِهِ؛ وَ العَقولُ^{١٥} قاعِدةٌ^{١٦} - لِلتَّمييزِ - بِمِرْصَدٍ^{١٧}.

-
5. ش: - حتى
6. ق: تثبت / ص 1، ص 2: تبهنت / ث: يتهنت. «تبهيت»: طالب الكلاء. «الناهل» ريان و عطشان. «مشروع»: مورد الشاربة (لسان العرب)
7. ف: و إن
8. ش: الغرض
9. ص 2: مرقع
10. ص 1: المنتجع ... / ف، ق: ... مرتعاً ... مشرعاً. «المنتجع»: طالب الكلاء. «الناهل» ريان و عطشان. «مشروع»: مورد الشاربة (لسان العرب)
11. ف: الدنس
12. ص 1، ص 2: الاستطلاق بكل مرض / ش، ق: الاستطلاق في كل مرض / ن: و الاستطلاق في كل عرض
13. ص 1: - في
14. ف: - الفاضل أدام الله عزه / ص 2: + الفاضل
15. ف: فليفرحن / ق: فليفرجن
16. «الروح»: القلب و الذهن و العقل (المعجم الوسيط)
17. ش، ص 2: جرية له / ق: جوية له. ث، ن، ص: لا خيرية له
18. ص 1، ن، ث: جرية له و الباطل
19. ص 1: المعقول
20. ف: قاصدة (نسخه بدل: قاعدة)
21. ف: + و السلام. تمت الرسالة / ث: بحمد الله و حسن توفيقه / ص 2: + تمت رساله